عاشورا تجلی اسلام ناب (۷)

اسلامِ جذب حداکثری

سید محمد سعید مدنی

«یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم، لا تقنطوا من رحمة الله، ان الله یغفر الذنوب جمیعا» (زمر ۵۳)

ای بندگان من که بر خود اسراف و ستم کرده‌اید! از رحمت خداوند ناامید نشوید که خدا همه گناهان را می‌آمرزد زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است.

***

بزرگترین ماموریت ادیان و انبیاء الهی(علیهم‌السلام) ودر راس همه وخاتم آنها اسلام و حضرت محمد مصطفی(ص)، نجات انسان‌ها از ظلمات گمراهی و هدایت آنان به سوی نور و روشنایی است. از دیدگاه توحیدی همه چیز و همه سرمایه‌های خلقت در اختیار انسان و در خدمت این موجود قرار گرفته تا او بتواند در مسیر «شدن» راه را از بیراهه تشخیص دهد و دنیا و آخرت خود را آباد نماید. فلسفه نبوت و رمز رسالت پیامبران تحقق این امر است که البته فقط با برپایی عدل و حاکمیت عدالت امکان‌پذیر است. «لقد ارسلنا رسلنا بالبینات وانزلنا معهم الکتاب والمیزان لیقوم الناس بالقسط»(حدید/۲۵). یعنی: «البته ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم و کتاب و معیار به وسیله آنان نازل نمودیم، تا مردم قیام به عدالت کنند.»

این دین هرگز توقع ندارد همه مردم از بدو خلقت «راه‌یافته» و معصوم و بدون خطا، یکسره در مسیر تقرب و تکامل حرکت کنند. از دیدگاه اسلام انسان موجودی غیر معصوم و جایزالخطاست و انسانیت «بودن» نیست بلکه «شدن» است. یعنی این موجود صاحب عقل و اختیار باید از حالت «حیوانی» که در بدو تولد دارد از فرصت در اختیار که «عمر» می‌نامیم بهترین و بیشترین استفاده را ببرد و سرانجام انسان «بشود». این فرصت تا حیات باقی است و زندگی ادامه دارد، در اختیار انسان است.

این فلسفه و نوع نگرش به انسان در قیام عاشورا و نهضت امام حسین(ع) به روشنی و به‌گونه‌ای ملموس قابل لمس و مشاهده است.ویکی از جاهایی که اسلام با تعریف و تفسیر امام حسین(ع) از سایر برداشت‌ها و تعاریفی که از اسلام ارائه می‌شود از اسلام با تفسیر خوارج ومعاویه و یزید گرفته تا اسلام با تفسیر تکفیری وسلفی و اخباری و... درباری و آمریکایی و...! جدا می‌شود، در همین نکته است. اسلام عاشورا انسان را همین‌گونه که هست و خدا خلق کرده قبول دارد و چون چنین است راه را بر هدایت و نجات و بازگشت و توبه و انسان شدن او هرگز نبسته و خداوند با آغوش باز او را می‌پذیرد.

اسلام عاشورا انسان را همین‌گونه که هست و خدا خلق کرده قبول دارد و چون چنین است راه را بر هدایت و نجات و بازگشت و توبه و انسان شدن او هرگز نبسته و خداوند با آغوش باز او را می‌پذیرد. بنابراین در این دیدگاه وتفسیر از اسلام «گذشت» و یا به تعبیر امروزی «جذب حداکثری» یک اصل مسلم وبی بدیل است.

بنابراین در این دیدگاه وتفسیر از اسلام «گذشت» و یا به تعبیر امروزی «جذب حداکثری» یک اصل مسلم وبی بدیل است. این سروده شاعر ابوسعید ابوالخیر شاید درباره بحث ما بی‌تناسب نباشد:

باز آ، هر آنچه هستی بازآ
گر کافر و بت‌پرستی بازآ
این درگه ما درگه نومیدی نیست
صدبار اگر توبه شکستی بازآ

و این کلام آسمانی به بهترین شکل اثباتگر مدعای بالاست: «من یعمل سوء اویظلم نفسه، ثم یستغفرالله، یجدالله غفورا رحیما(نسا/۱۱۰) یعنی: هرکس عمل زشتی مرتکب شود و درباره خود با ارتکاب گناه ظلم کند و آنگاه در پیشگاه خدا توبه کند؛ خداوند رابخشنده و مهربان خواهد یافت.

همانطور که اشاره شد این طرزتلقی درباره انسان در قیام عاشورا به راحتی قابل رویت و اثبات است. اگر غیر از این بود آن وقت ما با پدیده‌ای عبرت آموز و تکان دهنده به نام «حربن یزید ریاحی» در کربلا مواجه نمی‌شدیم. حر که از فرماندهان لشگر کوفه است و از سوی عبیدالله اولین کسی است که در منزل ذوحسم راه را بر امام حسین و همراهان ایشان می‌بندد وحتی با امام درگیری لفظی هم پیدا می‌کند و تا لحظه آغاز نبرد در صف باطل رودر روی حجت خدا وامام عصر ایستاده بود هیچگاه شانس و فرصت این را پیدا نمی‌کرد که با یک تصمیم و یک «هی زدن» به مرکبش ناگهان از «فاجعه» به «فلاح» برسد ودر یک لحظه از «مزدور یزید بودن» و «هلاک شدن» به «سرباز راه حق» و «شهیدشدن» تغییر ماهیت دهد! اگر این دیدگاه و اصل نبود آن وقت زهیر بن قین ، به شرف صحابی نامدار امام‌حسین(ع) و مقام «شهید عاشورایی»، نائل نمی‌آمد! تاریخ گزارش کرده است که پیش از این؛ زهیر یک شخصیت معروف عثمانی است. اصطلاح «عثمانی» در آن روزگار به کسی اطلاق می‌شد که ادعای بنی امیه در ادعای مظلومیت جناب عثمان بن عفان(خلیفه سوم) و شرکت حضرت علی(ع) را در قتل او تایید می‌کرد. و در مرتبه بالاتر «عثمانی» فردی بود که زیر پرچم خونخواهی عثمان که معاویه وبنی امیه علیه علی(ع) برافراشته بودند، در یک یا چند جنگ بر ضد حضرت علی شرکت کرده بود. آری، جناب زهیر بن قین بجلی از شخصیت‌های معروف عثمانی بود. او در راه بازگشت در مدینه به طور اتفاقی در مسیر کاروان امام حسین(ع) قرار می‌گیرد. امام به او پیام می‌دهد که به صف عاشوراییان بپیوندد و ابتدا زهیر از پذیرش دعوت امام، امتناع می‌کند. و بعد با نهیب و هشدار همسر بصیرش که «فرزند رسول‌الله تو را می‌خواند و تو بی‌اعتنایی می‌کنی..!» از خواب غفلت بیدار می‌شود و در یک تحول روحی و انقلاب فکری، به شخصیتی «حسینی» تکامل پیدا می‌کند و «زهیر شهید» می‌شود!

اسلام عاشورا؛ یعنی اسلام با امامت و قرآن با ولایت، اسلام جذب حداکثری است. آن اسلامی که نمی‌بخشد، تنگ نظر است، بر مردمان سخت می‌گیرد، مردم را گناهکار بالفطره می‌داند و با کوچکترین خبط و لغزشی او را خارج از دین و مرتد می‌نامد و خونش را مباح می‌کند، و راه بازگشت و توبه را می‌بندد اسلام حسین(ع) نیست، اسلام خوارج است، اسلام داعش است.

اگر این نوع نگاه و طرز تلقی نسبت به انسان در اسلامی که امام حسین(ع) در کربلا به بشریت و هر آن‌کس که ادعای مسلمانی دارد، نبود آن وقت «یزید بن زیاد» نیز هرگز اجازه این را پیدا نمی‌کرد در حال و سرنوشت خود تجدید نظر کند و آنگاه تحت تاثیر سخنان حرّ به حسین پیوسته، از اردوگاه باطل جدا و به صف حق بپیوندد.

آری «جذب حداکثری» و «دفع حداقلی» اصلی مسلم از اصول دین حق و مرام مردان خداست. مردانی که سینه فراخ دارند و بزرگوارند و می‌بخشند. وچه زیبا و پرمعنی است که خدا امانتداران وصاحبان رسالت را از میان چنین مردانی بر می گزینند.

اسلام عاشورا؛یعنی اسلام با امامت و قرآن با ولایت، اسلام جذب حداکثری است. آن اسلامی که نمی‌بخشد، تنگ نظر است، بر مردمان سخت می‌گیرد، مردم را گناهکار بالفطره می‌داند و با کوچکترین خبط ولغزشی او را خارج ازدین و مرتد می‌نامد و خونش را مباح می‌کند، وراه بازگشت و توبه را می‌بندد اسلام حسین(ع) نیست، اسلام خوارج است. اسلام داعش است. اسلام آمریکایی وهابیت است. کفر نقابزده‌ای است که می‌خواهد با ظاهر اسلامی، و با عملکرد ورفتار مزورانه و وحشیانه، و ایجاد ترس و نفرت، مردم را وجهانیان را از شناخت اسلام ناب فراری دهد... عاشورا و امام حسین(ع) افشاگر چهره پلید و دروغین این مدعیان وپاسخ به سؤال همیشه مطرح «کدام اسلام؟» است... و برای همین هم هست، که تا هست عاشورا باید زنده بماند!

نگاهی به وقایع بعد از عاشورا

سفر شام برای اهل‌بیت امام حسین(ع) بسیار تلخ و مصیبت‌های دوران اسارت در این دیار، برایشان از سخت‌ترین مصیبت‌ها بود. وقتی از امام سجاد(ع) پرسیدند در سفر کربلا، سخت‌ترین مصیبت‌های شما کجا بود، سه بار فرمودند: «الشام، الشام، الشام».

سلام علی قلب زینب الصبور

یکی از بزرگ‌ترین فجایع بشری در ۱۰ محرم سال ۶۱ هـ‌ق در سرزمین کربلا توسط امویان به وقوع پیوست. هنوز نیم قرنی از رحلت پیامبر اسلام سپری نشده بود که فرزند دختر آن بزرگوار را امت خودش به دستور کسی که جانشین ظاهری آن حضرت بود به شهادت رساندند و فجایع عظیم دیگری از جمله بریدن سر کشته‌ها و غارت اموال و به اسارت گرفتن اهل‌بیت (علیهم‌السلام) مرتکب شدند.

وقایعی که بعد از شهادت امام حسین (ع) از کربلا تا مدینه برای اهل‌بیت(ع) اتفاق افتاد خیلی بیشتر از آن است که بتوان آنها را به‌طور مختصر بیان کرد. همچنین بیشتر وقایع را ثبت نکرده‌اند و یا اگر ثبت شده به تاریخ دقیق آن اشاره نشده و به طور مطلق به محل وقوع آن اشاره رفته. در اینجا به طور خلاصه و فهرست‌وار به وقایع مهم که بعد از شهادت امام حسین(ع) رخ داد اشاره می‌شود.

سال ۶۱ هـ ق عصر روز دهم محرم لشکر یزید بعد از اینکه امام حسین(ع) را به شهادت رساند به دستور فرماندهان خود دست به غارت و آتش‌زدن خیمه‌ها و آزار و اذیت خاندان نبوت زدند، آن نامردمان به سوی خیمه‌های حرم امام حسین(ع) روی آوردند و اثاث و البسه و شتران را به یغما بردند و گاه بانویی از آن اهل‌بیت پاک با آن بی‌شرمان بر سر جامه‌ای در کشمکش بود و عاقبت آن لئیمان جامه را از او می‌ربودند.[1]دختران رسول خدا (صلی‌الله‌علیه وآله) و حریم او از خیمه‌ها بیرون آمده و می‌گریستند و در فراق حامیان و عزیزان خود شیون و زاری می کردند.

بعد از آن، اهل‌بیت (ع) را با سر و پای برهنه و لباس به یغما رفته به اسیری گرفتند و آن بزرگواران به سپاه دشمن می‌گفتند که ما را بر کشته حسین(ع) بگذرانید. چون اهل‌بیت(ع) نگاهشان به کشته‌ها افتاد فریاد کشیدند و بر صورت خود زدند.[2] بعد از این قضایا عمر سعد ملعون در میان یارانش جار کشید: چه کسی است که اسب بر پشت و سینه حسین (علیه‌السلام) بتازد! ده کس داوطلب شدند و تن حسین(علیه‌السلام) را با سمّ اسبان لگدکوب کردند[3] در همان عصر عاشورا بود که عمر سعد، سر مبارک امام حسین (ع) را با خولی بن یزید اصبحی و حمیدبن‌مسلم ازدی نزد عبیدالله‌بن‌زیاد به کوفه فرستاد و سرهای یاران و خاندان او را جمع کرده و هفتاد دو سر بود و به همراهی شمربن ذی‌الجوشن و قیس بن‌اشعث به کوفه فرستاد.[4] سپس کشته‌های خودشان را پیدا کرده دفن نمودند ولی جنازه بی سر و زیر پای اسبان لگدکوب شده امام حسین(ع) و یارانش تا روز دوازدهم محرم عریان در بیابان کربلا بود تا اینکه توسط قبیله بنی‌اسد و به راهنمائی امام سجاد(ع) دفن شدند.[5]

شب یازدهم محرم را گویا اسرای اهل‌بیت (ع) در یک خیمه نیم‌سوخته سپری کردند. در این رابطه در مقاتل چیزی از احوال اهل‌بیت(ع) نقل نشده ولی می‌توان تصور کرد که چه شب سختی را بعد از یک روز پر سوز و از دست دادن عزیزان و غارت اموال و اسارت و سوختن خیمه‌ها و اهانت‌ها و... داشته‌اند.

حرکت اسرا به سوی کوفه

عمر سعد ملعون در روز ۱۱ محرم دستور کوچ از کربلا به سوی کوفه را می‌دهد و زنان و حرم امام حسین (ع) را بر شتران بی‌جهاز سوار کرده و این ودایع نبوت را چون اسیران کفّار در سخت‌ترین مصائب و هُموم کوچ می‌دهند.[6] در هنگام حرکت از کربلا عمر سعد دستور داد که اسرا را از قتلگاه عبور دهند. قیس‌بن‌قرّه گوید: هرگز فراموش نمی‌کنم لحظه‌ای را که زینب (س) دختر فاطمه (س) را بر کشته بر خاک افتاده برادرش حسین عبور دادند که از سوز دل می‌نالید... و امام سجاد(ع) می فرماید:... من به شهدا نگریستم که روی خاک افتاده و کسی آنها را دفن نکرده، سینه‌ام تنگ شد و به اندازه‌ای بر من سخت گذشت که نزدیک بود جانم بر آید و عمه‌ام زینب وقتی از حالم با خبر شد مرا دلداری داد که بی‌تابی نکنم.[7] (گویا اسرای کربلا را دوبار به قتلگاه می‌آورند، یک دفعه همان عصر روز عاشورا بعد از غارت خیام و به درخواست خود اسرا و یک بار هم در روز یازدهم محرم هنگام کوچ از کربلا و به دستور عمر سعد و این کار عمر سعد شاید به خاطر این بود که می‌خواست اهل‌بیت(ع) با دیدن جنازه‌های عریان و زیر آفتاب مانده، شکنجه روحی به اسرا داده باشد).

شب یازدهم محرم را گویا اسرای اهل‌بیت(ع) در یک خیمه نیم‌سوخته سپری کردند. در این رابطه در مقاتل چیزی از احوال اهل‌بیت(ع) نقل نشده ولی می‌توان تصور کرد که چه شب سختی را بعد از یک روز پر سوز و از دست دادن عزیزان و غارت اموال و اسارت و سوختن خیمه‌ها و اهانت‌ها و... داشته‌اند.

بعد از اینکه روز یازدهم محرم اسرا را از کربلا به سوی کوفه حرکت دادند، به خاطر نزدیکی این دو به هم روز ۱۲ محرم اسرا را وارد شهر کوفه کردند، گویا شب دوازدهم را اسرا در پشت دروازه‌های کوفه و بیرون شهر سپری کردند. در اثر تبلیغات عبیدالله بن زیاد علیه امام حسین(ع) و خارجی معرفی کردن آن حضرت ،مردم کوفه از این پیروزی خوشحال می‌شوند و جهت دیدن اسرا به کوچه‌ها و محله‌ها روانه می‌شوند و با دیدن اسرا شادی می‌کنند. ولی با خطابه‌هایی که امام سجاد(ع) و خانم زینب(س) و سایر اسرا ایراد می‌کنند و خودشان را به کوفیان و مردم می‌شناسانند و به حق بودن قیام امام حسین(ع) اذعان می‌کنند، شادی کوفیان به عزا تبدیل می شود. در طول مدتی که در کوفه و در میان مردم به عنوان اسیر جنگی حرکت می‌کردند سرها بالای نیزه بود و اسرا در کجاوه‌ها جا داده شده بودند و آنان که خیال می‌کردند اسرا از خارجیان هستند و بر خلیفه یزید عاصی شده‌اند، جسارت و اهانت می‌کردند، عده‌ای هم از نسب اسرا سؤال می‌کردند، با این وضع وارد دارالاماره و مجلس عبیدالله بن زیاد که حاکم کوفه و باعث اصلی شهادت امام حسین می‌شوند، این ملعون جلوی چشم اسرا و مردم با چوب‌دستی به سر مبارک می‌زد و خود را پیروز میدان قلمداد می‌کرد و کشته شدن امام حسین(ع) را خواست خدا قلمداد می‌نمود.[8] ولی با جواب‌هایی که از جانب خانم زینب و امام سجاد(ع) می‌شنید بیشتر رسوا می‌شد.

مصیبت‌های شام

در خبرها آمده که ابن زیاد بعد از آنکه یک روز (یا چند روز بنا به روایتی) سرها را در کوچه‌ها و محله‌های کوفه گردانید، آنها را به شام نزد یزید بن معاویه فرستاد[9] و بعد از آن اسرا را به سرپرستی مخضّر بن ثعلبه عائذی و شمر بن ذی‌الجوشن به شام روانه کرد. دستور داد که دست‌های امام سجاد (ع) را با غل و زنجیر برگردن بستند و سوار بر شتر بی‌جهاز به سوی شام حرکت دادند. مدت زمانی که اسرا از کوفه به سوی شام در حرکت بودند را منابع ذکر نکرده‌اند که چه وقایعی اتفاق افتاده و تنها به برخی بی‌ادبی‌های حاملین سرهای مبارک از قبیل شراب اشاره دارند و در طول مسیر از شهرهای مختلف گذر می‌کردند.

نقل شده که اهل‌بیت (علیهم‌السلام) را سه روز پشت دروازه‌های دمشق نگه داشتند تا شهر را آذین‌بندی کنند و آماده برای جشن و شادی نمایند. در بیشتر منابع نقل شده که روز اول صفر سر امام حسین(ع) را همراه کاروان اسرا وارد دمشق کردند.[10] واقعه اندوه‌باری که برای اسرا اتفاق افتاد این بود که علی‌رغم خواست آن بزرگواران مبنی بر ورود به شهر از جای خلوت و به‌طور جدا از سرهای مبارک، ولی دستور دادند سرها را جلوی کاروان اسرا و از دروازه ساعات که جمعیت انبوهی تجمع کرده بودند وارد کنند و مردم غافل شام که از حقیقت ماجرا بی‌خبر بودند با مشاهده کاروان، شادی و هلهله می‌کردند و بر سرها اهانت می‌نمودند. سفر شام برای اهل‌بیت امام حسین(ع) بسیار تلخ و مصیبت‌های دوران اسارت در این دیار، برایشان از سخت‌ترین مصیبت‌ها بود. وقتی از امام سجاد(ع) پرسیدند در سفر کربلا، سخت‌ترین مصیبت‌های شما کجا بود، سه بار فرمودند: «الشام، الشام، الشام».[11] در شام نیز اسرای آل محمّد(ص) را در حالی که به ریسمان بسته شده بودند، به مجلس یزید وارد کردند، وقتی بدان حال در پیش روی یزید ایستادند، سر امام را در برابر یزید می‌گذارند که این صحنه از سوزناک‌ترین صحنه‌هایی است که برای امام سجاد (ع) و خانم زینب(س) اتفاق می‌افتد. چرا که یزید ملعون بر سر امام توهین کرده و شماتت می‌کند و با قرائت اشعاری خود را پیروز میدان می‌داند و به مردم اجازه حضور می‌دهد و در آن مجلس به لب‌های مقدس امام جلوی چشم اسرا خیزران می‌زند.[12]

گویا در این مجلس است که یک مرد شامی به خود اجازه می‌دهد و این جسارت بزرگ را می‌کند. دختر امام حسین (ع) به نام فاطمه را از یزید به کنیزی می‌خواهد که با پاسخ تند دختر امام و خانم زینب (س) روبه‌رو می‌شود و بعد از گفت‌وگوئی میان حضرت زینب (س) و یزید، خانم زینب(س) خطبه‌ای در مجلس یزید ایراد و شجاعانه به اعمال پلید یزید اشاره می‌کند و یزید را در مجلس خود رسوا و خار می‌سازد.

اسرا در مدتی که در شام بودند بنابر روایتی در یک خرابه به صورت زندانی نگهداری می‌شدند[13] و در این مدت یزید ملعون چندین مرتبه خواست که امام سجاد(ع) را شهید کند که خانم زینب مانع شد.

در مقاتل آمده که یزید، خطیبی خواست که در اجتماع مردم صحبت کند و از یزید و معاویه ستاش کند و به امام علی (ع) و فرزندان آن حضرت جسارت روا دارد. خطیب ایراد سخن کرد و اوامر یزید را اجرا نمود و به ذم امام حسین(ع) پرداخت، در این حین امام سجاد(ع) فرمود: ای یزید! به من اجازه بده بالای این چوب‌ها روم (منظور میزی بود که خطیب شامی روی آن صحبت می‌کرد) و چند کلمه‌ای صحبت کنم که موجب خشنودی خداوند و اجر و ثواب حضار باشد. یزید نپذیرفت، ولی مردم اصرار کردند تا امام به منبر رفت، امام خطبه‌ای خواند و بعد از حمد و ثنای خدا و معرفی خود که اصل و نسبشان کیست، به ماجرای کربلا و اسیری خود پرداخت. در مجلس غوغائی بر پا شد و همه علیه یزید همهمه می‌کردند، یزید از مؤذن خواست که اذان بگوید. ولی امام از این اذان هم علیه یزید استفاده کرده و یزید را رسوا نمود.[14]

از جمله وقایعی که برای اسرای اهل‌بیت (ع) در شام اتفاق افتاد بنا به گفته برخی منابع ،وفات دختر سه ساله امام حسین(ع) است. از کامل بهائی نقل شده اهل‌بیت(ع) شهادت پدران را از کودکان خردسال پنهان می‌داشتند و به آنها می‌گفتند که پدر شما سفر کرده، تا اینکه شبی دختری از امام‌حسین (ع) به نام رقیه(س) از خواب بیدار می‌شود و بهانه بابا را می‌گیرد و ضجه و ناله می‌کند و همه اهل خرابه با این کودک همنوا می‌شوند تا اینکه سر امام را در طشتی می‌آورند، خانم رقیه (س) سر را به بالین گرفته و با آن سر درددل می‌کند. بعد از مدتی دیدند که سر به یک طرف افتاد و کودک هم طرف دیگر، او را حرکت دادند، دیدند که جان به جان آفرین تسلیم کرده[15]

بعد از اینکه مردم شام به‌وسیله خطابه‌های حضرت زینب (س) و امام سجاد(ع) شناخت کامل از اسرای اهل‌بیت (ع) یافتند یزید تحت فشار افکار عمومی و جهت جلوگیری از رسوائی بیشتر، سه پیشنهاد از امام سجاد(ع) را شنید، اینکه سر امام حسین را پس دهد، چیزهائی که غارت شده را برگرداند، اسرا را در صورت کشتن امام سجاد با یک فرد امین به مدینه روانه کند، ولی یزید سر امام را پس نداد و از کشتن امام منصرف شد و پیراهن کهنه امام حسین(ع) را با مقداری پول پس داد.[16] و اجازه داد که اسرای اهل‌بیت در شام برای شهدای کربلا عزاداری کنند. بعد از اینکه مدتی اسرا در شام مقیم بودند، یزید از فقتنه مردم بیمناک شده و از نعمان بن بشیر، که قبلاً امیر کوفه بود، خواست فردی پارسا و امین همراه اسرا آنها را بنا به خواست خودشان روانه مدینه کند. راوی می‌گوید: هنگامی که اهل و عیال امام حسین(ع) از شام برگشتند و به عراق رسیدند از راهنمای کاروان خواستند که آنها را از راه کربلا عبور دهد و ایشان قبر امام‌حسین(ع) را زیارت کنند و چند روزی بعد از رسیدن به کربلا مشغول عزاداری و سوگواری برای امام و شهدای کربلا بودند.[17] بعد از زیارت قبور شهدای کربلا راهی مدینه شدند و بالاخره زینبی که با برادران و اقوام خویش از مدینه خارج شده بود بدون برادر و خویشان و با رنج سفر و داغ شهداء و مصیبت‌هایی که در طول این مدت دیده بود وارد مدینه شد.

در پایان خاطر نشان می‌کنیم که در این مختصر نمی‌شد همه وقایع اتفاق افتاده از کربلا تا شام و مدینه را توضیح داد که آن خود کتابی مستقل می‌طلبد.

* مرکز مطالعات و پاسخگویی به شبهات حوزه علمیه قم

پی‌نوشت‌ها:

---

[1]. ابی مخنف، اولین مقتل سالار شهیدان، ترجمه و متن کامل وقعه الطف، سیدعلی محمد موسوی جزایری، انتشارات بنی‌الزهرا، چاپ اول ۱۳۸۰. [2]. سید بن طاووس، اللهوف علی قتلی الطّفوف، تحقیق و تقدیم شیخ فارس تبریزیان، چاپ: اسوه نوبت دوم، ۱۳۵۷، ص ۱۸۰. [3]. شیخ عباس، قمی، ترجمه نفس المهوم (در کربلا چه گذشت)، انتشارات مسجد مقدس جمکران، چاپ پنجم، ص ۴۸۵، اولین مقتل سالار شهیدان، پیشین، ص۳۴۹. [4]. شیخ عباس، پیشین، همان، ص۴۸۶، و شیخ عباس پیشین، همان، ص ۳۵۱. [5]. شیخ عباس، پیشین، همان، ص۴۹۲، اولین مقتل، پیشین، ص۳۵۳. [6]. شیخ عباس قمی، ترجمه نفس المهوم، ترجمه محمدباقر کمره‌ای، انتشارات جمکران، چاپ پنجم، ص ۴۹۰، ابی محنف، اولین مقتل سالار شهیدان، پیشین، ص ۳۵۱. [7]. شیخ عباس، پیشین، ص ۴۹۲ و حسین نفس مطمئنه، محمدعلی عالمی، انتشارات هاد، چاپ اول، ۱۳۷۲، ص ۳۰۶. [8]. ابن مخنف، اولین مقتل سالار شهیدان، ترجمه وقعه الطف، سید علی محمد موسوی جزایری، انتشارات بنی‌الزهرا، چاپ اول، ص ۳۶۱، و ترجمه نفس‌المهموم، پیشین، ص ۵۱۹. [9]. محمدعلی عالمی، حسین نفس مطمئنه، انتشارات هاد، چاپ اول، ص ۳۲۹، خرداد ۱۳۷۲. [10]. جواد محدثی، فرهنگ عاشورا، نشر معروف، ص ۲۴۰، اسفند ۱۳۷۴. [11]. ابو مخنف، مقتل‌الحسین، ترجمه سیدعلی محمد موسوی جزایری، انتشارات بنی‌الزهرا، ۱۳۸۰، ص ۳۸۵. [12]. ابومخنف، پیشین، ص ۳۸۷. [13]. شیخ عباس قمی، نفس‌المهوم، ترجمه آیت‌الله شیخ محمد باقر کسره‌ای، ص ۵۶۸، انتشارات صاحب‌الزمان جمکران، چاپ پنجم، ۱۳۷۴، ص ۵۶۸. [14]. ابومخنف، اولین مقتل سالار شهیدان، ترجمه سیدعلی محمد موسوی جزایری. انتشارات بنی‌الزهرا، چاپ اول ۱۳۸۰، ص ۴۰۵. [15]. محمدعلی، عالمی، حسین نفس مطمئنه، انتشارات هادی، چاپ اول، ۱۳۷۲، ص ۳۵۰. [16]. ابومخنف، پیشین، ص ۴۰۸. [17]. ابومخنف، پیشین، ص ۴۱۱.

عمر با عزت؛ مرگ با عزت

انسان باید از خداوند بخواهد تا اعضا و جوارح و بدنش را وارث جانش قرار دهد تا محتاج و نیازمند غیر خود نشود. به این معنا که بدنی سالم تا آخر زندگی‌اش داشته باشد و وقتی می‌میرد همه اعضایش سالم و کارآمد باشد؛ چون اگر بر عکس باشد و جانش وارث بدنش شود، این خودش یک مصیبت و بلایی است که نصیب هیچ بنی بشری نشود؛ چون اگر این‌گونه باشد، شخص گرفتار خواهد شد و خواری و خفتی بزرگ را باید به جان بخرد.

به طور طبیعی انسان‌ها تا کودک هستند همه به آنها توجه دارند و خداوند طوری قرار داده که کودکان پادشاه هستند و همه در خدمت و نوکری آنان؛ زیرا این روح کودک، قریب‌العهد با خدایی است که این روح را خودش در این بدن قرار داده است؛ همین قرب عهدی با خداوند و از طرفی لطافت و شیرینی خاص دوران کودکی، سلطه و قهریتی را برای کودک رقم می‌زند تا همه در خدمت او باشند و با جان و دل خدمت کرده و خسته نشوند.

اما وقتی انسان پیر می‌شود کم‌کم این اعضا و جوارح و حتی فکر و اندیشه از کار می‌افتد و وضعیت انسان بدتر از دوره کودکی می‌شود؛ چرا که دیگر کسی میل و گرایش به نگهداری او ندارد و به خدمت او در نمی‌آید و بدتر آنکه علوم اکتسابی‌اش را هم فراموش می‌کند و خود جهل و نادانی‌اش وبال گردن وی می‌شود.(نحل، آیه ۷۰؛ حج، آیه ۵)

در این شرایط است که انسان بیش از کودک نیاز به مراقبت و مواظبت دارد. اعضا قدرت ندارد تا نیازهایش را برآورده سازد و از سوی دیگر حجم سنگین و بزرگ بدنش خود مصیبتی است. از سویی این پیر کودک صفت، لج باز و بهانه گیر می‌شود. هم می‌فهمد و هم نمی‌فهمد. حال اگر کور و کر و مانند آن شد، یک مقدار فهمی دارد که بی‌ادبی را می‌فهمد و ناراحت می‌شود. از این رو احسان به پیران خیلی مهم است و اف گفتن و بیان الفاظ و کلماتی و در آوردن اصواتی که حکایت از خستگی و بی‌حوصلگی و ناراحتی و مانند آن داردنسبت به پدر و مادر حرام دانسته شده است.

به هر حال، شرایط پیری خیلی شرایط بد و سختی است. انسان می‌بایست مانند سید شهداء(ع) از خداوند بخواهد تا گوش و چشم او را وارث خودش قرار دهد. به این معنا که بینایی و شنوایی‌اش را تا زمان مرگ از دست ندهد. امام(ع) در دعای عرفه‌اش می‌فرماید: «وَ اجْعَلْهُمَا الْوارِثَیْنِ مِنّی؛ خدایا! گوش و چشم مرا وارث من قرار ده! (الکافی، ج۲، ص۵۷۸؛ مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی، دعای عرفه امام حسین(ع))

امام در حقیقت می‌خواهد بفرماید که خدایا اعضا و جوارح مرا وارث من قرار بده و مرا وارث آنها قرار نده. اما تاکید بر شنوایی و بینایی به دلیل اهمیت این دو عضو در زندگی بشر است وگرنه همه اعضا باید وارث انسان باشند تا انسان بی‌نیاز از غیر باشد.

حضرت امیرمومنان علی(ع) در نهج‌البلاغه در دعایی از خداوند می‌خواهد:اللّهُمّ اجْعَلْ نَفْسِی أَوّلَ کَرِیمَةٍ تَنْتَزِعُهَا مِنْ کَرَائِمِی وَ أَوّلَ وَدِیعَةٍ تَرْتَجِعُهَا مِنْ وَدَائِعِ نِعَمِکَ عِنْدِی؛ خدایا نخستین نعمت از نعمت هایت را که از من می‌ستانی، نفس و روان من باشد و نخستین ودیعه و امانتی که در نزدم است و می‌خواهی برگردانی روان من باشد. (شرح نهج‌البلاغه، ابن ابی الحدید، ج۱۱، ص۸۴؛ نهج‌البلاغه، خطبه ۲۱۵)

یعنی خدایا مرا ناقص العضو قرار مده! و این‌طور نباشد که اول اعضا و جوارح ما را بگیری که ما به بچه‌هایمان محتاج باشیم و بعد جان ما را بگیری.

به سخن دیگر خدایا همه اعضا و جوارح را تو به ما به رسم امانت دادی و همه آنها امانت‌هایی در دست ماست و ما هم همه این اعضا و جوارح را تقدیم می‌کنیم، اما این‌طور نباشد که اول اعضا و جوارح را بگیری و بعد جان ما را بگیری؛ یعنی این طوری نباشد که چشم و گوش و دست و پای ما را بگیری تا ما به بچه‌هایمان محتاج باشیم.

باید همواره از خدا بخواهیم که: خدایا! به ما زندگی کریمانه بده و مرگ ما را نیز کریمانه قرار ده! تا با کرامت زندگی کرده و با کرامت بمیریم.خدایا به ما عمربا عزت و مرگ با عزت مرحمت کن و این گونه نباشد که ما زنده باشیم و گوش و چشم و دست و پای توان کار کردن نداشته باشد و تن و اعضای ما سالم نباشد. پس به جای اینکه نفس و روان ما را وارث اعضا قراردهی لطف و کرم نما اعضا و جوارح و بدن ما را سالم قرار ده تا آنان وارث جان و نفس ما باشند و ما کریمانه بمیریم و اعضا پس از آن بمیرند و از کار بیفتند.

حضرت امیرمومنان علی(ع) در نهج‌البلاغه در دعایی از خداوند می‌خواهد: خدایا نخستین نعمت از نعمت هایت را که از من می‌ستانی، نفس و روان من باشد و نخستین ودیعه و امانتی که در نزدم است و می‌خواهی برگردانی روان من باشد.

اجابت دعای قلب حاضر

بسیاری از مردم می‌پرسند چرا دعا می‌کنیم ولی اجابت نمی‌شود، ولی به این توجه ندارند که اصولا آداب دعا و شرایط آن را نمی‌شناسند و یا اگر می‌شناسند به آنها عمل نمی‌کنند.

آدمی وقتی نزد کسی برای گرفتن وام می‌رود که نسبت به قرض دادن آن شخص دست کم اطمینان دارد و با ادب و احترام می‌رود و درخواستش را مطرح می‌کند. پیش هر کسی هم نمی‌رود تا بعدا بگوید عطایش را به لقایش بخشیدم. وقتی شما دعا می‌کنید در حقیقت مانند کسی هستید که برای گرفتن وام می‌خواهید به نزد کسی بروید. پس باید با این اطمینان بروید که او به شما وام را پرداخت می‌کند و دعای شما را اجابت می‌کند؛ اگر شک و تردید داشته باشید و درخواست خود را با تردید مطرح کنید، در حقیقت می‌خواهید به یکی از سه چیز اقرار کنید و بگویید: یا شخص دانا به حال ما نیست؛ یا دانا است ولی ناتوان از انجام کار ما است؛ یا اینکه دانا و توانا به کار ما هست؛ ولی بخیل است و می‌ترسد که از بخشش چیزی کم شود.

اما وقتی با یقین می‌رویم نزد خدا و دعا را با حالت اطمینان و یقین مطرح می‌کنیم؛ در حقیقت به خدا می‌گوییم: دانا و علیم به حال مایی و توانا و قدیر به کار مایی و بخشنده‌ای هستی که از بخشش تو چیزی از خزائنت کم نمی‌شود.

از این رو پیامبر(ص) درباره شرایط اجابت دعا می‌فرماید: ادْعُوا اللهَ وَ أَنْتُمْ مُوقِنُونَ بِالْإِجَابَهِ وَ اعْلَمُوا أَنّ اللهَ لَا یَسْتَجِیبُ دُعَاءً مِنْ قَلْبٍ غَافِلٍ لَاهٍ؛ خدا را بخوانید طوری که یقین به اجابت دعا داشته باشید و بدانید که خداوند دعا را از قلب غافل بی‌خبر نمی‌پذیرد. (بحارالانوار، ط- بیروت، ج ۹۰، ص ۳۲۱)

اینکه آن حضرت (ع) از قلب بی‌خبر و غافل نمی‌پذیرد مراد همین بی‌خبری از دانایی و توانایی و بخشندگی خداوند است. پس با غفلت و شک و تردید دعا نکنیم و وقتی به سراغ خدا می‌روییم با یقین و اطمینان از دانایی و توانایی و بخشندگی‌اش بخواهیم و اطمینان به اجابت داشته باشیم.

چراغ راه

برکات پیروی از سیره اهل‌بیت(ع)

قال الامام‌الحسین(ع): «من اتانا لم یعدم خصله من اربع: آیة محکمة، وقضیة عادلة، واخا مستفادا و مجالسة العلماء»

امام حسین (ع) فرمود: هرکس به نزد ما آید چهار خصلت را از دست نمی‌دهد، و حداقل از چهار چیز بهره‌مند می‌گردد: ۱- نشانه‌های محکم و استوار می‌شنود ۲- از قضاوتی عادلانه برخوردار می‌گردد ۳- با برادری سودمند و پرفایده روبه‌رو خواهد شد ۴- اجر و پاداش مصاحبت و هم‌نشینی با علما و دانشمندان را خواهد برد. (1)

۱-کشف‌الغمه، ج۲، ص۲۰۸

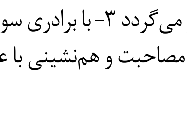

حکایت خوبان

سه امتیاز مخصوص امام حسین(ع)

محمدبن مسلم می‌گوید: از امام باقر(ع) و امام صادق(ع) شنیدم که می‌فرمودند: خداوند تبارک و تعالی به امام حسین(ع) عوض شهادتش سه چیز (ویژه) به او عطا فرموده است:

۱- امامت را در نسل او مقرر فرموده و همه امامان معصوم(ع) از فرزندان آن حضرت می‌باشند.

۲- در تربت پاک آن حضرت، شفا و بهبودی قرار داده است.

۳- دعا در نزد قبر مطهر آن حضرت مستجاب می‌شود و روزهایی که زائرین آن حضرت به زیارتش می‌روند و برمی‌گردند، جزو عمر آنها محسوب نمی‌شود. (1)

۱- بحارالانوار، ج۴۴، ص ۲۲۱

پرسش و پاسخ

جنگیدن در ماه حرام

پرسش:

چرا امام حسین(ع) در ماه محرم که جنگ حرام است، جنگید، و آیا خواست الهی وقوع حوادث کربلا در این ماه بود؟

پاسخ:

پیش از اسلام در میان ماه‌های قمری چهار ماه (رجب، ذی‌القعده، ذی‌الحجه، محرم) حرام بوده که در آن بر طبق سنت حتی در جاهلیت جنگ و خون‌ریزی حرام و پیکار در آن زشت شمرده می‌شد و هر قبیله‌ای هم که با هم جنگ داشتند، مانند: اوس و خزرج که ۱۲۰ سال با هم نزاع و پیکار می‌کردند، در این چهار ماه متارکه می‌کردند، اسلام که یک دین اجتماعی بود هر ادب و سنت ملی که مخالف با عقل و شرع نبود حفظ می‌کرد، در دوره اسلام ماه‌های حرام مورد احترام تمام قبایل بود جز آنکه بنی‌امیه چون بر کرسی ریاست نشستند نه تنها آداب و سنن دین اسلام را محو کردند، بلکه آداب و رسوم ملی عرب را هم زیر پا گذاشتند، لذا مورخین عرب آنها را از نژاد عرب نمی‌شناسند.

وقتی معاویه مرد و یزید بر اریکه قدرت تکیه داد، طی فرمانی به والی مدینه نوشت حتما از حسین... بیعت بگیر و اگر از بیعت امتناع ورزید گردنش را بزن و سرش را نزد من بفرست. امام(ع) در شب ۲۷ رجب با بیم و امید مدینه را به قصد مکه پشت سر گذاشت و پس از پنج ماه توقف در مکه، در روز هشتم ذی‌الحجه که حجاج برای رفتن به عرفات آماده می‌شوند، به این جهت که خون پاکش در مراسم حج در حال احرام در ماه حرام و در حرم امن الهی، توسط سی‌نفر ماموری که حکومت برای ترور آن حضرت آماده کرده بود، به زمین ریخته و حرمت حرم امن خدا و ماه حرام شکسته نشود، مکه را به قصد کوفه ترک گفت، و سر دو راهی کوفه راه را بر او بستند و او را به سوی کربلا بردند، امام با آنکه علم به شهادت خود داشت، می‌خواست امیر و لشکر کوفه را در توجه به این ادب ملی و دینی نگاه دارد، بلکه برای حفظ سنن قدیمی و تاریخی یعنی احترام ماه محرم جنگ نکنند ولی پسر مرجانه‌ابن زیاد احترام این ماه را نگاه نداشت و دستور داد در روز دهم محرم خون پاکیزه‌ترین نفوس قدسی را بریزند.

عمربن‌سعد فرمانده سپاه یزیدبن‌معاویه می‌خواست روز نهم محرم برخلاف نص صریح و اکید قرآن، مبادرت به جنگ کند و با حسین (ع) بجنگد، امام به منظور ممانعت از وقوع جنگ در ماه حرام، آیات مربوط به قدغن بودن در ماه‌های حرام از جمله ماه محرم را نوشت و به وسیله یکی از برادران خود، برای عمربن سعد فرستاد، که خداوند جنگ را در ماه‌های حرام قدغن کرده و اینک محرم الحرام است و شما که می‌خواهید با من در این موقع بجنگید علاوه بر اینکه به روی یکی از مردان حق شمشیر می‌کشید، برخلاف نص قرآن رفتار می‌کنید، و من این حرف را از بیم کشته شدن نمی‌زنم، بلکه از این جهت یادآوری می‌کنم که عملی برخلاف نص صریح قرآن به انجام نرسد. ولی عمر سعد کاری که کرد جنگ را تا روز عاشورا تاخیر انداخت و در روز عاشورا به سپاه خود دستور داد: ای لشکر خدا سوار شوید و بهشت بر شما بشارت باد، و آن‌گاه همراه تعدای به طرف خیمه‌گاه ابی‌عبدالله‌الحسین(ع) جلو آمد و با پرتاب تیر حمله را آغاز کرد، و به سپاه خود گفت: نزد امیر شاهد باشید اول کسی که به حسین تیر زد من بودم.(مقتل‌المقرم، سید عبدالرزاق، ترجمه عقیقی بخشایشی، ص ۳۵)

بنابراین، این ابن‌زیاد و عمر بن سعد بودند که امام حسین را در کربلا محاصره کرده و جنگ را آغاز کردند، و تلاش امام در جهت ممانعت از وقوع جنگ در ماه حرام در قلب آن از خدا بی‌خبران موثر نیفتاد، لذا امام به دستور قرآن که می‌فرماید: ماه حرام در برابر ماه حرام (اگر دشمنان، احترام آن را شکستند، و در آن با شما جنگیدند، شما نیز حق دارید مقابله به مثل کنید) و تمام حرام‌ها (قابل) قصاص است، هر کسی به شما تجاوز کرد، همانند آن بر او تعدی کنید و از خدا بپرهیزید. (بقره- ۱۹۴) در صدد دفاع برآمده و از باب دفاع و مقابله به مثل با آنان جنگید.

روی این حساب امام حسین(ع) در کربلا دفاع کرد نه جنگ.

با توجه به توضیحی که در پاسخ بخش اول پرسش داده شد، زمینه و مجال بررسی بخش دوم نمی‌ماند، زیرا نه تنها خواست خدا وقوع حادثه عاشورا در ماه محرم نبوده، تا از فلسفه آن سوال شود، بلکه خواست خدا این بوده که این حادثه در ماه محرم واقع نشود، زیرا خداوند از وقوع جنگ و خون‌ریزی در ماه‌های حرام از جمله محرم کلا منع فرموده است، این بنی‌امیه و عمال حکومت آنان بودندکه این حادثه تلخ و دلخراش را در ماه حرام به وجود آوردند. و وقوع این حادثه تلخ در ماه محرم برخلاف دستور خدا نشانه دیگری بر نفاق بنی‌امیه می‌باشد.

سلوک عارفانه

سیر در سرنوشت گذشتگان راهکار پیشگیری و درمان وابستگی به دنیا

(بدان ای سالک راه خدا!) تامل نسبت به سرگذشت گذشتگان، جنبه علمی دارد و یک راه پیشگیری و درمان وابستگی به دنیا است. قرآن کریم به زیبایی می‌فرماید: «کم ترکوا من جنات و عیون» پیشینیان چقدر باغ و چشمه برجا گذاشتند و رفتند؟! چه بسیار کسانی که کاخ‌های خود را گذاشتند و رفتند! باغ‌ها، چشمه‌ها، سلطنت‌ها، ریاست‌ها و مقام و آن نعمت‌هایی که در آن غوطه‌ور بودند و به وسیله آنها کیافی می‌کردند چه شد؟ این را قرآن می‌گوید: (دخان- آیات ۲۵ الی ۲۸) (1)

۱- رسایل بندگی (حب به دنیا)، آیت‌الله شیخ مجتبی تهرانی(ره)، ص ۲۲۵

صفحه معارف روزهای: شنبه ،یک‌شنبه سه‌شنبه و پنج‌شنبه منتشر می‌شود
تلفن‌های مستقیم: ۳۳۹۴۱۹۹۱ - ۳۵۲۰۲۲۲۱
Maaref@kayhan.ir